

حاکمیت ملی و رژیم حقوقی دریای خزر

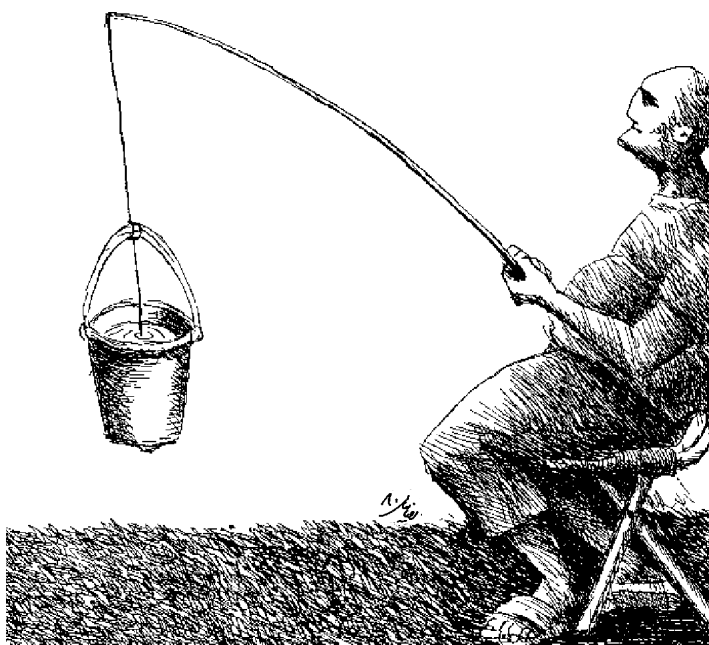
دکتر یوسف مولایی

منطقه استراتژیک دارای منافع هستیم. بی تردید اگر به سرعت و با فراخوان کارشناسان ملی و متعهد به منافع ایران، در جهت پاسداری و صیانت از حاکمیت ملی خود در این منطقه حرکت نکنیم، بیم آن می‌رود که مورد شمانت نسل‌های بعد و حتی همین نسل قرار بگیریم. در مطلبی که پیش‌رو دارید آقای دکتر یوسف مولایی، کارشناس حقوق بین‌الملل، در بحث مستدلی، روش شناخت رژیم حقوقی دریای خزر را ارائه می‌دهند. از وجوه بارز نوشتار ایشان، روش استدلال در حقوق بین‌الملل است که با استنتاج قواعد کلی از معاهده‌های فیما بین ایران و روسیه - مانند اصل تساوی و اصل انحصار در بهره‌برداری - مبانی بحث در رژیم حقوقی دریای خزر را ارائه می‌دهند. در عین حال، ایشان با تجزیه و تحلیل رژیم حقوقی دریای خزر در روابط سایر کشورها، این موضوع را اثبات می‌کنند که قانون واحدی در تعریف رژیم حقوقی دریای خزر وجود ندارد و به همین دلیل در تحلیل رژیم حقوقی دریای خزر، چاره‌ای جز رجوع به معاهده‌های فیما بین ایران و روسیه نیست.

به منظور آگاهی‌بخشی که از این شماره خواننده نشریه شده‌اند، یادآور می‌شویم در شماره‌های اول و دوم نشریه گفت و گوی میسوطی با یکی دیگر از کارشناسان ملی و متعهد آقای دکتر رئیس طوسی با عنوان «تپه طلایی» صورت گرفته است. همچنین در نشریه شماره چهار، نامه سرگشاده‌ای تحت عنوان «آقای رئیس‌جمهور فردا خیلی دیر است» به رئیس‌جمهور خانمی نگاشته‌ایم و سرعت عمل دست‌اندرکاران را در این زمینه از ایشان خواستار شده‌ایم. در اینجا بار دیگر از تمامی کارشناسان ملی و دلسوز دعوت می‌کنیم که در این مقطع حساس از تاریخ ایران، به این فراخوان پاسخ دهند. همچنین آمادگی خود را برای انعکاس سایر نظرات کارشناسی در نشریه اعلام می‌کنیم.



یکی از تأسف‌بارترین پدیده‌ها در مقاطعی از تاریخ ایران، گرفتار آمدن مردم و نخبگان در ریزمره‌ها و روزمره‌ها و غافل شدن آنها از اساسی‌ترین مسائل راهبردی بوده است؛ به گونه‌ای که مسائلی به مراتب بی‌اهمیت‌تر در اولویت قرار گرفته و در مقابل، صیانت از حاکمیت و منافع ملی فراموش شده است. در دو سالی که از فعالیت نشریه چشم‌انداز ایران می‌گذرد، ما از شماره نخست نشریه همواره بر این نکته پای فشرده‌ایم که نادیده گرفتن منافع ملی در دریای خزر بهای سنگینی در پی خواهد داشت. اما در شرایطی که رقبا و احیاناً دشمنان این مرزوبوم با ولع به این گنجینه گرانبها یورش برده‌اند، ما متأسفانه و به ناچار هنوز در پی اثبات این موضوعیم که در این



رژیم حقوقی دریای کاسپین

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ میلادی و افزایش دولت‌های ساحلی دریای خزر کاسپین (قزوین) به پنج کشور، و علاقمندی

شدید کشورهای جدیدالتأسیس به بهره‌برداری سریع و انبوه از منابع عظیم نفت و گاز فرصتی فراهم آورده است که مسائل مختلف حقوق بین‌الملل در چارچوب رژیم حقوقی این دریا مورد بحث قرار گیرد. عمده مسائلی که قلمرو وسیعی از حقوق بین‌الملل را در برمی‌گیرد، عبارت‌اند از حقوق معاهدات، حقوق دریاهای، حقوق محیط زیست، منابع حقوق بین‌الملل، حاکمیت سرزمینی، همکاری دوجانبه و چندجانبه، جانشینی دولت‌ها، مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها، نحوه شکل‌گیری عرف، همزیستی مسالمت‌آمیز و رعایت اصل حسن همجواری، غیرنظامی کردن منطقه و...

عملکرد و نگاه تنگ‌نظرانه بعضی از دول ساحلی به مسائل دریای کاسپین آنها را به استفاده ابزاری از حقوق بین‌الملل سوق داده و این امر فرصت مناسبی فراهم آورده است تا موجی از ادبیات حقوقی در خصوص رژیم حقوقی دریای کاسپین تولید شوند که نه تنها درک واقع‌بینانه‌ای از وضعیت حقوقی این دریا به دست نمی‌دهند، بلکه ابهامات زیادی را نیز به وجود آورده‌اند؛ چرا که این برداشت‌ها واقعیت‌های تاریخی، سیاسی، حقوقی، فیزیکی، اکوتوسیستمی، و... را به عنوان مجموعه‌ای به هم پیوسته مورد بحث قرار نمی‌دهند و بخصوص حق حاکمیت تاریخی ملت ایران بر این دریا، در جایگاه شایسته خود مورد توجه واقع نشده است. به همین دلیل، بحث‌های حاشیه‌ای تحلیل‌های حقوقی را از مسیر خود دور نموده است.

یک دریا و چندین نام

دریای کاسپین، دریای خزر، دریای مازندران، دریای ایران و روسیه، نام‌هایی است که برای معرفی بزرگترین دریاچه جهان به کار گرفته شده است. خزر نام مردمی است که در قسمتی از ساحل غربی و شمالی این دریا زندگی

می‌کردند و پایتخت آنها ایتل (Itel) بوده است که در دهانه رودخانه ولگا قرار داشت. کاسپ، نام مردمی بوده است که در قسمت جنوبی دریای زندگی

می‌کردند که بعدها به شهر مشهور قزوین نامگذاری شده است. کاسپ‌ها ساکنین محلی این منطقه بودند تا اینکه آریایی‌ها آنها را در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد تغییر محل دادند.

در یای ایران و روسیه بیشتر بیانگر یک واقعیت حقوقی است تا یک واقعیت تاریخی. این عنوان به آشکارترین وجهی، حق حاکمیت ایران را در کنار روسیه، مورد تأیید قرار می‌دهد.

وضعیت طبیعی دریای کاسپین

دریای کاسپین هم به عنوان بزرگترین دریاچه و هم به عنوان یکی از دریاهای کوچک در جهان معرفی شده است. مساحت این دریاچه حدود ۴۴ هزار کیلومتر مربع، طول آن ۱۴۴۰ کیلومتر و عرض آن حدود ۲۷۸ کیلومتر است. در عمیقترین قسمت، حدود ۱۰۰۰ متر، عمق دارد و میزان شوری آن ۱۳ هزار PPM، که تقریباً $\frac{1}{3}$ شوری اقیانوس‌هاست.

توصیف کاسپین به عنوان دریا یا دریاچه همیشه مورد بحث بوده است. در تعریف یک مجموعه آبی به عنوان دریا یا دریاچه، خصوصاتی از قبیل مساحت، میزان شوری، عمق، منابع معدنی و زنده، نحوه شکل‌گیری و وجود فلات قاره، نحوه ارتباط آن با اقیانوس‌ها و دریای آزاد، مورد توجه قرار می‌گیرد. دریای خزر به لحاظ عدم ارتباط طبیعی با اقیانوس‌ها و دریاهای آزاد، مجموعه آبی محصور در بین چند کشور قلمداد می‌شود و رژیم حقوقی آن مشمول کنوانسیون ۱۹۸۲ که حاکم بر کلیه دریاهای آزاد و اقیانوس‌هاست، نمی‌شود.

در خصوص شمول مواد ۱۲۲ و ۱۲۳ کنوانسیون ۱۹۸۲ که ناظر به تعریف Seas, Semi Enclosed دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است که دیدگاه غالب، از عدم شمول کنوانسیون ۱۹۸۲ نسبت به دریای کاسپین دفاع می‌کند. علت اصلی این امر، علاوه بر نحوه ارتباط این دریا با دریاهای آزاد، در عدم امکان تقسیم دریا به مناطق دریایی تعریف شده در کنوانسیون

۱۹۸۲ (آب‌های داخلی، دریای سرزمینی، منطقه انحصاری، اقتصادی، فلات قاره، بستر و اعماق دریا، دریاهای آزاد) است.

حاکمیت مساوی دول ساحلی بر اساس قرارداد ۲۵ مارس ۱۹۴۰ مورد تأکید است.

این وضعیت به لحاظ حقوقی تاکنون معتبر بوده و تحولات بعد از فروپاشی شوروی هیچ خللی بر وضعیت حقوقی دریای کاسپین در آنچه که مربوط به حق حاکمیت ایران است وارد نمی‌کند. بنابراین، بر پایه سابقه تاریخی (به جز در یک دوره بسیار کوتاهی که کاملاً قابل اغماض است) حق حاکمیت ایران بر پایه اصل تساوی یک حق مسلم و غیر قابل خدشه به‌شمار می‌آید.

تمامی اقداماتی که در

مغایرت با معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ صورت گرفته، نقض حقوق بین‌الملل بوده است و مسئولیت بین‌المللی روسیه را به دنبال دارد. لذا این امر نمی‌تواند کوچکترین خللی به اعتبار رژیم حقوقی متکی بر قراردادهای ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ وارد کند.

زمینه‌های تاریخی

در خصوص سوابق تاریخی، اسناد زیادی از گذشته این دریا وجود ندارد. و تا آنجا که به ایران مربوط می‌شود، حاکمیت ایران (امپراتوری فارس) در خصوص این دریا، هرگز مورد سؤال واقع نشده است؛ جز در دو معاهده گلستان و ترکمانچای که امتیازاتی برای همسایه شمالی ایران در دریا قائل شده‌اند، که به لحاظ شرایط انعقاد از جمله قراردادهای تحمیلی و نابرابر بوده و اعتبار حقوقی آنها محل تردید است، حق حاکمیت ایران بر مبنای اصل تساوی در دریای کاسپین مورد تأیید قرار گرفته است.

اولین قرارداد منعقد بین امپراتوری پروس و روسیه تزاری که اشاره به دریای کاسپین دارد، قرارداد ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ رشت است که طی آن آزادی تجارت و کشتیرانی در دریای کاسپین برای طرفین به رسمیت شناخته شده است. معاهده قابل ذکر دیگر، معاهده گلستان ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ است که به جنگ‌های ۹ ساله روسیه و ایران خاتمه بخشید. (۱۸۱۳ - ۱۸۰۴). در این معاهده، روسیه با تکیه بر برتری نظامی، استفاده بهتر از دریا را برای کشتی‌های (ناوگان) نظامی خود به طور انحصاری تحصیل می‌کند. این حق انحصاری در معاهده ترکمانچای در ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ مورد تأکید قرار می‌گیرد و این وضعیت تا سال ۱۹۲۱ و انعقاد معاهده دوستی بین ایران و جمهوری سوسیالیستی فدراتیو روسیه ادامه می‌یابد و از این تاریخ به بعد امتیازات دولت شوروی در دریای کاسپین کلاً لغو و حاکمیت مساوی دو دولت ساحلی این دریا مجدداً مورد تأیید قرار می‌گیرد.

حق حاکمیت مساوی دول ساحلی در قرارداد ۲۵ مارس ۱۹۴۰ نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد و این وضعیت به لحاظ حقوقی تاکنون معتبر بوده و تحولات بعد از فروپاشی شوروی هیچ خللی بر وضعیت حقوقی دریای کاسپین در آنچه که مربوط به حق حاکمیت ایران است وارد نمی‌کند. بنابراین بر پایه سابقه تاریخی (به جز در یک دوره بسیار کوتاهی که کاملاً قابل اغماض است) حق حاکمیت ایران بر پایه اصل تساوی، یک حق مسلم و غیرقابل خدشه می‌باشد و متأسفانه این حق مسلم با مباحث انحرافی و بی‌پایه مورد تعرض قرار گرفته است که پاسخگویی به این تعرضات موضوع اصلی این مقاله است. قبل از پرداختن به این موضوع، مرور کوتاهی بر مطالعه تطبیقی نظام حقوقی دریاها و دریاچه‌ها خواهیم داشت.

بررسی تطبیقی رژیم حقوقی دریاها و دریاچه‌ها

در مورد دریاها، همانند مدیترانه، دریای سرخ، دریای سیاه که به علت شرایط طبیعی خود فاقد فلات قاره به مفهوم واقعی هستند، تقسیم عادلانه بستر و زیربستر آن بین کشورهای ساحلی پیشنهاد شده است.^۱ دریای سیاه که بین کشورهای ساحلی اوکراین، فدراسیون روسیه، رومانی، بلغارستان، ترکیه و گرجستان تقسیم شده است. دریای میت به طور کامل بین اردن و اسرائیل طی معاهده‌ای تقسیم شده است.^۲

دریاچه‌ها (Lakes) و نظام تقسیم

در خصوص وضعیت دریاچه‌ها نیز رویه‌های متفاوتی اتخاذ شده است که عمدتاً متکی بر توافق دولت‌های ساحلی است. بنا به وضعیت طبیعی دریاچه و سوابق تاریخی و منافع دولت‌های ساحلی، دریاچه بر مبنای طول

سواحل و یا خط میانی و منصف، تقسیم‌بندی شده است. دریاچه ویکتوریا بین اوگاندا، تانزانیا و کنیا، برحسب طول سواحل، تقسیم شده است. این امر در دوره استعمار صورت گرفته و کشورهای ساحلی پس از استقلال آن را پذیرفته و سند مربوطه در سازمان ملل ثبت شده است. بهره‌برداری از مناطق تقسیم شده توسط هر دولت به طور انفرادی صورت می‌گیرد. فقط در خصوص مسائل زیست محیطی همکاری بین دولت‌ها وجود دارد.

دریای چاد نیز بین چاد و نیجر، در نیجریه تقسیم شده است. دریای آلبرت و ادوارد نیز بین اوگاندا و زئیر (کنگو)، بر مبنای طول سواحل تقسیم شده است. دریاچه مالاوی (Malawi) بین مالاوی، تانزانیا و موزامبیک بر مبنای طول سواحل تقسیم شده است. دریاچه تانگانیکا (Tanganyika) که بین تانزانیا و زئیر، بر مبنای

دولت روسیه در یادداشت مورخ ۵ اکتبر ۱۹۹۵ که در سازمان ملل ثبت شد با قاطعیت و صراحت بیشتری از اعتبار و معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و نظام حقوقی متکی بر این دو حمایت می‌کند.

وزامبیا محصور است، بین تانزانیا و زئیر بر مبنای خط میانی، و بین بقیه کشورها بر مبنای طول سواحل تقسیم شده است.

در آمریکای شمالی دریاچه‌های سوپریور، (Superior)، اریبری (Erie)، هورن (Huron) و اونتاریو به موجب موافقتنامه صلح آمریکا و انگلیس در ۱۷۸۲ بین آمریکا و کانادا تقسیم شده‌اند.

در آمریکای لاتین پنج دریاچه‌ای که بین آرژانتین و شیلی واقع شده‌اند به موجب معاهده ۱۸۸۱ بین این دو کشور تقسیم شده‌اند.

در اروپا نیز دریاچه ژنوا (Geneva) بین سوئیس و فرانسه، بر مبنای طول سواحل تقسیم شده است و دریاچه کنستانتین به همان ترتیب بین آلمان و سوئیس تقسیم شده است و دریاچه لوکانو (Lugano) بین ایتالیا و سوئیس تقسیم شده است.

نظام مشاعی (Condominium)

نظام مدیریت مشترک و بهره‌برداری مشاعی نیز در بعضی از دریاچه‌ها به اجرا گذاشته شده است که مهم‌ترین مورد، خلیج فونسکا (Fonseca) است. شعبه ویژه دیوان بین‌المللی دادگستری در اختلافات ارضی و مرزهای دریایی بین السالوادور، هندوراس، نیکاراگوا در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۲ حکم نمود که این خلیج به صورت مشاع (Condominium) بین سه کشور ساحلی اداره شود. در این قضیه، دیوان دادگستری، خلیج فونسکا را به عنوان دریای بسته (Enclosed) تلقی نمود. قابل ذکر است که دیوان در رأی صادره به ویژگی‌های تاریخی - جغرافیایی، وضعیت خاص این خلیج و

وضعیت کشورهای ساحلی آن توجه نموده است. از طرف دیگر مسئله اصلی که رأی دادگاه به آن اشاره داشت، کشتیرانی در خلیج فونسکا بود و مسئله استفاده از بستر و اعماق خلیج مطرح نبوده است.

در مورد دریچه تی تی کاکا (Titicaca) که ابتدا بین دو کشور پرو و بولیوی تقسیم شده بود، بعداً نظام حقوقی آن تغییر کرد و اداره آن به صورت مشاع مورد قبول واقع شد.

همانطوری که ملاحظه کردید، در خصوص نحوه استفاده از دریاها یا دریچه‌هایی که بین چند کشور مشترک است، نظام‌های حقوقی متفاوتی مورد توافق قرار گرفته است. با توجه به شرایط و خصوصیات هریک از دریاها و علائق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دول ساحلی آنها، نمی‌توان هیچ رویه یا عرف بین‌المللی را در خصوص دریچه‌های مشابه دریای کاسپین مورد شناسایی قرار داد، از این رو نظام دریای کاسپین باید مستقلاً مورد بحث قرار گیرد.

کشور آذربایجان با انعقاد قراردادهای نفتی و واگذاری میادین متعدد از جمله گوناش، چراغ، آذر و غیره معاهدات سال ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را نقض کرده است.

به طور کلی، نسبت به رژیم حقوقی دریای کاسپین سه جهت گیری عمده ابراز شده است:-

الف، رژیم حقوقی دریای کاسپین بر پایه معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بر بستر مناسبات تاریخی شکل گرفته و همچنان معتبر است.

ب، رژیم حقوقی مبتنی بر معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ با توجه به تحولات جدید می‌بایستی تکمیل شود.

ج، رژیم حقوقی برخاسته از معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، قابل تطبیق با شرایط جدید نبوده و با توجه به تغییرات بنیادین اوضاع و احوال، رژیم حقوقی دریای کاسپین باید از نو تعریف و تعیین شود.

الف، دریای کاسپین دارای رژیم حقوقی معتبر است

ایران و اتحاد جماهیر شوروی تا قبل از فروپاشی شوروی، هیچ وقت اعتبار معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را چه به طور ضمنی و چه صریح مورد تردید قرار نداده‌اند و از این رو رژیم حقوقی متکی بر این دو معاهده به عنوان رژیم حقوقی حاکم بر دریای کاسپین مورد قبول دو کشور بوده و از استحکام و بنیاد حقوقی کافی برخوردار است. بعد از فروپاشی شوروی و جایگزینی دولت فدراتیو روسیه به جای اتحاد جماهیر شوروی، مواضع سابق مورد تأیید قرار گرفته است. وزارت امور خارجه روسیه در اعتراض به مذاکرات شرکت‌های غربی با آذربایجان برای انجام عملیات توسعه بهره‌برداری از دریای کاسپین، در ۲۸ آوریل ۱۹۹۴ خطاب به سفیر بریتانیا اعلام

نمود: «وضعیت حقوقی و مقررات دریای کاسپین، توسط قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ شوروی - ایران تعیین می‌شود. بر اساس اصول قواعد حقوق بین‌الملل، روسیه، ایران و دیگر کشورهای دریای خزر در فقدان قراردادهای دیگر متعهد به این قرارداد هستند»

دولت روسیه در یادداشت مورخ ۵ اکتبر ۱۹۹۵ که در سازمان ملل ثبت شد، با قاطعیت و صراحت بیشتری از اعتبار و معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و نظام حقوقی متکی بر این دو حمایت می‌کند. در این یادداشت روسیه متذکر می‌گردد: «قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بر وضعیت حقوقی دریای خزر حاکمیت دارند و کشورهای ساحلی موظف به رعایت شرایط آن نیستند، لذا کشورهای ساحلی باید از هر اقدام یک جانبه در رابطه با توسعه و بهره‌برداری از منابع معدنی دریای خزر خودداری کنند». هر چند که دولت روسیه تجدیدنظر یا نوسازی نظام حقوقی دریای خزر را منتفی ندانست، ولی تأکید نمود تا زمانی که کشورهای ساحلی نسبت به خطوط جدیدی توافق نکنند، تصمیمی نسبت به توسعه منابع معدنی دریای خزر باید با شرکت تمام کشورهای ساحلی انجام پذیرد.

تطبیق نظام حقوقی موجود بر شرایط جدید - که ناشی از جانشینی چهار کشور به جای اتحاد جماهیر شوروی سابق - یک امر طبیعی است. مسئله قابل اهمیت در این امر، محور قرار دادن اعتبار معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ است که دولت روسیه نیز به آن معترف است.

طولانی شدن روند مذاکرات مربوط به سازگار نمودن معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ با شرایط جدید، به روسیه این فرصت را داد که با نقض تعهدات بین‌المللی، در پی تأمین منافع فردی خود برآید. اوج این عمل خلاف حقوق بین‌الملل روسیه، در امضای قرارداد دوجانبه در جولای ۱۹۸۸ با قزاقستان خودنمایی می‌کند. از آنجا که این قرارداد و تمامی اقداماتی که در مغایرت با معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ صورت گرفته، نقض حقوق بین‌الملل بوده و مسئولیت بین‌المللی روسیه را به دنبال دارد، لذا نمی‌تواند کوچکترین خللی بر اعتبار رژیم حقوقی متکی بر قراردادهای ۱۹۲۰ و ۱۹۴۰ وارد کند. در این مورد استناد به قاعده (Estoppel) برای بی‌اثر کردن قراردادهای دوجانبه و اقدامات یک جانبه روسیه مفید است.

ب، رژیم حقوقی متکی بر معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ با شرایط جدید دریای کاسپین سازگار است

ایران و روسیه ضمن تأیید وجود رژیم حقوقی متکی بر معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ از شفاف سازی و سازگار نمودن نظام حقوقی دریای خزر با شرایط جدید حمایت نموده‌اند.

سازگار کردن نظام حقوقی موجود با شرایط جدید از جنبه صرفاً فنی قابل طرح است. از جنبه صرفاً فنی و تکنیکی با تکیه بر مبانی، ماهیت و روح قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، شمول آن نسبت به کشورهای ساحلی جدید، راهکارهای مناسب برای مدیریت زیست محیطی، امنیتی، اقتصادی مورد توجه قرار می‌گیرد. در اینجا بحث از تعیین، تغییر و تکمیل رژیم حقوقی دریای کاسپین در بین نیست، بلکه سازگاری و تطبیق رژیم حقوقی موجود بر شرایط جدید مدنظر است. به عبارت دیگر، به لحاظ حقوقی، اعتبار قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ تأیید و مسائل اجرایی و فنی

محور مباحثات قرار می‌گیرد. تفکیک جنبه حقوقی و فنی این امکان را فراهم می‌آورد که ایران بدون تضعیف حق حاکمیت و حقوق مکتسبه خود، برای پیدا کردن راهکارهای مناسب، با سایر کشورهای ساحلی دریای کاسپین همکاری فعال نموده و با حسن نیت تمام در روند سازگاری رژیم حقوقی دریای کاسپین با شرایط جدید مشارکت نماید. لازمه این امر نشان دادن حسن نیت متقابل از جانب کشورهای ساحلی دریای کاسپین است. و اولین نشانه آن این است که این کشورها بپذیرند که ایران در چارچوب معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، رأی برابر و مساوی با مجموعه کشورهای ساحلی دریای کاسپین دارد و تحولات بعد از فروپاشی شوروی در حق حاکمیت ایران نسبت به دریای کاسپین به لحاظ حقوقی محدودیتی ایجاد نمی‌کند، چرا که رژیم حقوقی دریای کاسپین براساس اصول زیر شکل گرفته است:

۱. اصل تساوی: این اصل که اسناد مربوط به آنها در قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ آمده است، به این معنی است که هیچ یک از دو دولت ایران و اتحاد جماهیر شوروی از امتیاز ویژه‌ای نسبت به یکدیگر در دریای کاسپین برخوردار نیستند و هر دو دولت، حق حاکمیت مساوی و حقوق یکسانی نسبت به امکانات و منافع دریا دارند.

۲. اصل انحصاری: این اصل به این معنی است که دریای کاسپین باید به روی تمامی خارجهان بسته باشد.

بر محور این دو اصل پایه‌ای می‌توان مسائل فنی مربوط به سازگار کردن نظام حقوقی با شرایط موجود را طراحی و برنامه‌ریزی نمود.

ج. رژیم حقوقی متکی بر قراردادهای ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ قابلیت سازگاری با شرایط جدید را ندارد

از میان سه کشور جمهوری آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از عنوان کشورهای ساحلی دریای کاسپین برخوردار شده‌اند، کشور آذربایجان با انعقاد قراردادهای نفتی و واگذاری میادین متعدد از جمله گوناش، چراغ، آذر و غیره که فاصله محل تعدادی از آنها تا سواحل باکو از ۱۰۰ کیلومتر نیز تجاوز می‌کند، عملاً و به طور یکجانبه مفاد معاهدات سال ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را نقض کرده است. این در شرایطی است که آذربایجان به همراه قزاقستان، روسیه و ترکمنستان با امضای بیانیه آلمانی، به وضوح و روشنی وفاداری خود را نسبت به تعهدات بین‌المللی ناشی از قراردادهای و موافقتنامه‌هایی که توسط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی امضاء شده است را اعلام نمود. این امر در حقیقت تأییدی است بر ماده دو موافقتنامه مینسک که در ۸ دسامبر ۱۹۹۱ امضاء شد و تشکیل کشورهای مستقل مشترک‌المنافع را موجب گردید. در ماده دو آمده است که طرفین قرارداد، موظف به رعایت کلیه تعهدات بین‌المللی هستند. که از سوی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق پذیرفته شده است.

از این رو، انکار اعتبار موافقتنامه‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ از سوی آذربایجان و هر دولت دیگر، مغایر با حقوق بین‌الملل بوده و مفاد این قراردادها برای کشورهای ساحلی دریای کاسپین الزامی است. و استناد دولت آذربایجان به تغییر بنیادین اوضاع و احوال، به هیچ وجه لطمه‌ای به

اعتبار معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ وارد نمی‌کند. اولاً دولت‌های آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان به موجب موافقتنامه مینسک و بیانیه آلمانی، وفاداری کامل خود به تعهدات بین‌المللی اتحاد جماهیر شوروی را اعلام نموده‌اند. ثانیاً به موجب ماده ۱۱ و ۱۲ کنوانسیون ۲۳ اوت ۱۹۷۸ وین، در خصوص جانشینی دولت‌ها که مبنای عرفی دارد، جانشینی فی‌نفسه موجب دگرگونی معاهدات مربوط به سرزمین و تغییر مرزها نمی‌شود.

ثالثاً تغییرات بنیادین اوضاع و احوال، در خصوص نظام حقوقی دریای کاسپین قابلیت استناد ندارد، چرا که به موجب پاراگراف الف بند دو ماده ۶۲ کنوانسیون وین، اگر معاهده مربوط به تعیین مرز باشد، تغییر بنیادین اوضاع و احوال نمی‌تواند موجب بی‌اعتباری معاهده باشد.

بنابراین نظام حقوقی دریای کاسپین همچنان معتبر بوده و معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ مبنای اصلی در سازگار کردن نظام حقوقی موجود بر شرایط جدید را تشکیل می‌دهند.

ایران و اتحاد جماهیر شوروی تا قبل از

فروپاشی شوروی، هیچ وقت اعتبار

معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ را - به طور ضمنی

یا صریح - مورد تردید قرار نداده‌اند و

از این رژیم حقوقی متکی بر این دو معاهده،

به عنوان رژیم حقوقی حاکم بر دریای

کاسپین، مورد قبول دو کشور بوده‌اند و

استحکام و بنیاد حقوقی کافی برخوردار است.

دو مسئله دیگر نیز در جهت تضعیف رژیم حقوقی دریای کاسپین مطرح شده است که عبارت‌اند از:

۱. بعضی‌ها از یک خط فرضی (موهوم) صحبت کرده‌اند که از عرض ساحل جنوبی دریای خزر (آستارا) و خلیج حسینقلی را به هم وصل می‌کند.

۲. بعضی‌ها سکوت ایران در قبال بهره‌برداری اتحاد جماهیر شوروی از مخازن ساحل آذربایجان را در سال ۱۹۴۹ پذیرش تلویحی حقوق مالکانه شوروی سابق، در بهره‌برداری یکجانبه از دریای کاسپین تلقی کرده‌اند.

در رابطه با ادعای اول باید متذکر شد که مواضع رسمی ایران و شوروی، بی‌اعتباری چنین ادعایی را ثابت می‌کند. در هیچ یک از اسناد رسمی مورد تأیید ایران و شوروی، تقسیم دریای کاسپین و تعیین مرز «به جز آنچه که مربوط به منطقه انحصاری ماهیگیری است» مطرح نشده است. این خط فرضی در چارچوب استانداردهای فنی و براساس توافق مورخ ۱۹۷۵ ایران و شوروی در خصوص مناطق اطلاعات پروازی به وجود آمده است و اعتبار و کاربرد آن نیز محدود به رعایت استانداردهای مربوط به پرواز هواپیماهاست و به هیچ وجه به منزله تحدید حدود تلقی نمی‌شود. چنانچه ایران و روسیه این مسئله را به عنوان تعیین مرزهای خود در دریا تلقی می‌کردند، می‌بایستی آن را در اسناد ملی، منعکس و در سازمان ملل

نیز به ثبت می‌رساندند، در حالی که ایران و اتحاد شوروی هرگز در خصوص تعیین مرز در دریای کاسپین هیچ مطلبی منتشر ننموده‌اند. اصلاً تعیین مرز در دریای کاسپین ماهیتاً مغایر معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ است. به هر حال، تعیین خطوط مرزی تشریفات خاصی دارد که تهیه نقشه و نقطه‌گذاری، امضاء و مبادله اسناد مربوطه، ثبت و انتشار آن حداقل این تشریفات است. اگر ایران و اتحاد جماهیر شوروی قصد تعیین مرز در دریای کاسپین را داشتند، همانند تعیین منطقه انحصاری ماهیگیری، قصد خود را طی قرارداد آشکار می‌نمودند. بنابراین ادعای مربوط به تعیین حدود در دریای کاسپین را هیچ واقعیتی حمایت نمی‌کند. این قبیل ادعاها در مقاله‌ای که آقای W.E. Butler به کنفرانس چشم‌انداز نفت در منطقه خزر (تهران ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۹۶) ارائه داد، اظهار شده و فاقد هرگونه ارزش حقوقی است و تنها به منزله یک برداشت غیرفنی و علمی مطرح است.

تفکیک جنبه حقوقی و فنی، این امکان را فراهم می‌آورد که ایران بدون تضعیف حق حاکمیت و حقوق مکتسبه خود، برای پیدا کردن راهکارهای مناسب با سایر کشورهای ساحلی دریای کاسپین همکاری فعال نموده و با حسن نیت تمام در روند سازگاری رژیم حقوقی دریای کاسپین با شرایط جدید مشارکت نماید.

در تضعیف اعتبار و محدوده عمل معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بعضی‌ها مطرح کرده‌اند که اگر دریا، موضوع استفاده مشترک ایران و شوروی سابق است، چرا شوروی سابق که در اوایل سال ۱۹۴۹ شروع به بهره‌برداری از نفت ساحل آذربایجان کرد، با ایران هرگز مشورت نکرد، از ایران اجازه نگرفت و یا درآمد حاصله را با ایران تقسیم نکرد. در ارزیابی ارزش حقوقی عدم اعتراض یا سکوت ایران می‌بایستی قبل از هر چیز، شرایط تاریخی و ملاحظات غیر حقوقی را که سکوت ایران را توصیه می‌کند مدنظر قرارداد. به خصوص به ملاحظاتی که در چارچوب جنگ سرد به کشورهایی مثل ایران تحمیل می‌شد و سابقه عهدشکنی‌های اتحاد جماهیر شوروی همانند عدم تخلیه خاک ایران بعد از پایان جنگ جهانی دوم، در نظر داشت. علاوه بر این عنصر، سکوت به هیچ‌وجه بازتابی از رضایت دولت‌ها نیست، در حالی که برای ایجاد یک وضعیت حقوقی در روابط بین‌الملل، عنصر رضایت می‌بایستی بازتاب و فعلیت بیرونی داشته باشد تا قابل شناسایی بوده و محدوده آن تعیین شود. لذا اگر ایران از عمل شوروی رضایت داشت، می‌بایستی رضایت خود را به نوعی به صورت مثبت منعکس می‌کرد، در حالی که ایران هیچ‌وقت عمل شوروی را تصویب نکرده است. این عمل به خصوص با در نظر گرفتن محتوا و محدوده معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ از

هر جهت ضروری بود، چرا که در فضای این دو معاهده در خصوص بهره‌برداری از منابع معدنی، هیچ نوع مرزبندی و تحدید مناطق انحصاری به عمل نیامده است. لذا در چارچوب حقوق بین‌الملل موجود، سکوت ایران هیچ‌گونه اثر حقوقی مغایر با معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ به وجود نمی‌آورد.

سخن نهایی

دریای خزر دارای نظام حقوقی معتبر و قابل تطبیق با شرایط جدید است. این نظام حقوقی بر پایه معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ استوار است. سازگاری فنی نظام حقوقی با شرایط جدید، صرفاً در پرتو درک روح معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و احترام به حق حاکمیت ملت ایران بر دریای کاسپین که یک حق تاریخی است، امکان‌پذیر خواهد بود. تا قبل از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دو کشور ساحلی از حق حاکمیت برابر بر دریای کاسپین برخوردار بودند و حق تصمیم‌گیری مشترک بر سر نوشت این دریا، تجلی طبیعی اعمال حاکمیت برابر بود. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، بر حق تصمیم‌گیری این کشور تأثیر گذاشته و چهار کشور، فدراسیون روسیه، جمهوری آذربایجان، جمهوری قزاقستان و ترکمنستان، مشترکاً وارث حق تصمیم‌گیری اتحاد جماهیر شوروی در دریای کاسپین گردیدند. بولی حق تصمیم‌گیری ایران همچنان به اعتبار خود باقی است.

نتیجه اینکه در تصمیم‌گیری نسبت به سازگار کردن معاهدات ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰، ایران حقی برابر با چهار کشور دیگر ساحلی دارد. در غیر این صورت باید بپذیریم که تحولات اتحاد جماهیر شوروی، مستقیماً بر حاکمیت ایران اثر گذاشته و اتحاد جماهیر شوروی آسیب‌های وارده بر حق تصمیم‌گیری خود در دریای کاسپین را بر حوزه تصمیم‌گیری ایران منتقل نموده است و این به معنی نادیده گرفتن حق حاکمیت ایران و اصل برابری حاکمیت است.

از این رو مسائل مربوط به رژیم حقوقی دریای کاسپین، حساستر از آن است که فقط در محدوده مسئله اقتصادی، زیست محیطی یا امنیتی مورد توجه قرار گیرد. بحث اصلی رژیم حقوقی دریای کاسپین، احترام به حق حاکمیت ملت ایران تلقی می‌شود که غیر قابل تجزیه و غیر قابل انتقال است.

1. Richard Young, "The legal status of submasine a year Beneath the High Seas" A.J.I.L., 1952, P. 234 + 236!
2. Jonathan 1 - Charney and Lewis M. Alexander, international Masitime Boundaries (MartinesNi jhoff pullinher, (993) P. 323.
3. Gordon Ireland, Boundaries possions and enplicts in south America (Harmars university, pren, 1928, p. 24)

استراتژی شریعتی ، استراتژی مکمل (۲)

گفت‌وگو با تقی رحمانی، عضو دفتر پژوهش‌های دکتر علی شریعتی

■ اگر قدرت، سنت و جامعه را سه رأس یک مثلث تصور کنیم، می‌بینیم که قبل از انقلاب در چالش قدرت و مردم، سنت نقش آلترناتیو دارد و حتی در کنار مردم فرار می‌گیرد و با قدرت درگیر می‌شود. یکی از معضلات استراتژی شریعتی در آن هنگام همین مسئله بود، چرا که شریعتی نقد سنت را در اولویت قرار می‌داد، چون اعتقاد داشت که اساس ساختار قدرت بر سنت استوار شده است، اما از دیدگاه بعضی جریان‌ها و سازمان‌ها، معضل اساسی، برخورد با قدرت بود. در شرایط فعلی، این مثلث، تغییر وضعیت داده و تا حدود زیادی قدرت و سنت انطباق پیدا کرده‌اند و ما دیگر شرایط زمان شریعتی را نداریم. تحولی که در زمانه ما به وجود آمده، این است که شما دیگر نیازی ندارید به مردم این موضوع را القاء کنید که این سنت، زمانی که در عرصه قدرت باز تولید می‌شود، چه عوارض و احیاناً صدماتی را دربر دارد، زیرا مردم خود این روند را تجربه کرده‌اند. اکنون مردم خودشان تصمیم می‌گیرند و خانمی را انتخاب می‌کنند. حالا یک عده می‌گویند که این رأی سلبی است، ولی به معنایی می‌توان گفت وجه ایجابی هم در آن هست. یعنی می‌توان گفت مردم به این آگاهی اجتماعی رسیده‌اند که سنت و قدرت یک نوع تطبیق با هم پیدا کرده‌اند. پرسش این است که در شرایط کنونی تداوم استراتژی شریعتی در نقد سنت چگونه قابل پیگیری است؟

□ سؤال خوبی است. ما یک سنت مذهبی داریم و یک سنت اجتماعی. سنت اجتماعی ما در شکل سیاسی و اجتماعی، سنت استبدادی است. سنت سیاسی و استبدادی جامعه ما یک بخش است، اما بنیادهایی که بر اساس این سنت استوار می‌شود، بخش دیگری را تشکیل می‌دهد. به نظر می‌رسد اینکه امروز بخشی از مسائل نظری دموکراسی در ایران حل شده، به پیدایش اقشار جدید اجتماعی مربوط می‌شود. ولی نهادها هنوز سنتی‌اند و حتی مدیریت شرکت‌های مدرن ما، شالوده‌ای سنتی دارند و پدرسالارانه و مانند یک الهه نجات، روندها را تغییر می‌دهند. هنوز هم مدیران تولید در جامعه ما، عناصر بسیار تعیین‌کننده‌ای هستند.

این یک وجه جامعه ماست. یک مقدار جلو آمده‌ایم و تا حدودی مسائل نظری ما حل شده و از طرفی، برخی اقشار اجتماعی مثل روشنفکران به وجود آمده‌اند، هر چند اینها هنوز نهادینه نشده‌اند، اما به لحاظ سیاسی ما هنوز متصلب هستیم و جریان‌های قدرت در جامعه ما بسته و غیرقابل



به نظر می‌رسد اینکه امروز بخشی از مسائل نظری دموکراسی در ایران حل شده، به پیدایش اقشار جدید اجتماعی مربوط می‌شود. ولی نهادها هنوز سنتی‌اند و حتی مدیریت شرکت‌های مدرن ما، شالوده‌ای سنتی دارند و پدرسالارانه و مانند یک الهه نجات، روندها را تغییر می‌دهند.

در اینجا نقد دکتر شریعتی فقط نقد مذهبی نیست، بلکه او نقد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هم به سنت دارد.

جدی ندارد، زیرا هرکسی که به دولت به معنای عام آن وابسته است، می‌تواند سرمایه‌های اجتماعی را تحت کنترل خودش درآورد. یعنی ما سرمایه‌داران حمایت شده داریم و نه بازار آزاد. در اینجا باید به نقد دقیق شریعتی در چارچوب نقد زر و زور و تزویر توجه کنیم، چراکه ما امروز با آن خطر مواجه هستیم. بنابراین نقد سنت مذهبی همچنان باید ادامه پیدا کند، هرچند در جامعه ما برخی روشنفکران این کار را انجام نمی‌دهند، و در نقد قدرت سیاسی و اقتصادی هم جهت، این نقد باید آزادی، برابری یا عدالت باشد، تا انسان‌ها از حداقل زیست برخوردار باشند.

نکته دیگر آنکه امروز وقتی درباره مدل‌های حکومتی در ایران حرف می‌زنیم، مسئله مشروعیت حکومت از دیدگاه برخی خیلی مهم است. قبل



انعطاف است. برخی از قوانین هم به این مسائل دامن می‌زنند. از طرف دیگر با توجه به شرایط عینی، بخشی از روشنفکران دینی که از سال ۶۸ به بعد شکل گرفته‌اند به واقع سنت را نقد نمی‌کنند، بلکه صورت مسئله آن را حذف می‌نمایند. این یک معضل است. یعنی عدم توجه به نقد سنت و پذیرش کامل مدرنیته، در حالی که ما باید همچنان نقد سنت را در عرصه مفاهیم دینی ادامه دهیم، و در کنارش سنت اجتماعی و سیاسی را هم نقد کنیم.

دکتر شریعتی، نقاد قدرت دائم است. او در برابر زر و زور و تزویر، عرفان، برابری و آزادی را قرار می‌دهد. او می‌گوید آرمان‌ها دست یافتنی نیستند، بلکه نمادهایی هستند که به ما جهت می‌دهند که به کدام سو برویم. از دیدگاه شریعتی، در مضاف مثلث زر و زور و تزویر با عرفان، برابری و آزادی سپهری پدید می‌آید که انسان در آن سیلان دارد. در اینجا نقد دکتر شریعتی فقط نقد مذهبی نیست، بلکه او نقد اجتماعی و سیاسی و اقتصادی هم به سنت دارد. البته نقد اقتصادی او کمتر است. او سنت را فقط سنت مذهبی نمی‌داند، هر چند آن را زیربنای سنت‌های دیگر می‌بیند. امروز این نقادی ساده‌تر است، ولی ما در عین اینکه این نقادی را انجام می‌دهیم، باید دقت داشته باشیم که دکتر شریعتی با توجه به احاطه‌ای که به تاریخ داشته، تمام اشکال قدرت متصلب را نقد کرده است. پرداختن به زر و زور و تزویر، یعنی پرداختن به اقتصاد، سیاست و فرهنگ، یعنی یک دید جامع‌نگرانه در نقد خودش داشته است. امروز اگرچه نقد سنت و نقد قدرت در کنار هم صورت می‌گیرد، در عین حال باید دقت کرد که این نقد همه سطوح سنت را دربربگیرد. برخی از روشنفکران دینی نقد سنت را در تمام وجوه پیگیری نمی‌کنند. البته نقد کردن در تمامی وجوه به مفهوم براندازی نیست بلکه به مفهوم موشکافی کردن است.

نکته دیگر آنکه نظر دکتر شریعتی در مورد نقد قدرت، جدی است. در شرایط کنونی امکان دارد برخی در نقد قدرت سیاسی به ضرورت یک دموکراسی نخبه‌سالار لیبرال برسند، اما باید توجه نمود که این دموکراسی نخبه‌سالار لیبرال در ایران، دموکراسی حقوق بشری به وجود نمی‌آورد و چون نهادهای قدرت هنوز متصلب هستند، حقوق بشر فراموش خواهد شد. به این ترتیب، دموکراسی پارلمانی هم لوٹ خواهد شد و یک اقتصاد بازار دروغین شکل می‌گیرد. اکنون اقتصاد بازار آزاد در ایران مفهومی

از انقلاب موضوع مردمی بودن اساساً مورد توجه نبود، ولی امروز یک تفکر با عمده کردن مسئله مشروعیت حکومت، این امکان را شکل می‌دهد که سمت‌گیری حکومت فراموش شود. در مقابل، برخی ظاهراً مسئله مشروعیت حکومت را برای خود حل کرده‌اند، ولی سمت‌گیری آن‌ها به طرف یک حکومت نخبه‌سالار مدرن است که البته در آن هم حقوق بشر لحاظ نمی‌شود. اگر ما نقد قدرت را در ایران درست انجام دهیم، دچار حکومت‌هایی با بافت دوگانه یعنی لیبرال در اقتصاد و بسته در سیاست نمی‌شویم. این تفکر الان در حوزه‌های قدرت در ایران وجود دارد و به خاطر وضعیت طبقاتی که در جامعه ما وجود دارد امکان دارد حتی اگر ما به یک آزادی سیاسی برسیم، افرادی با ۱۰۰ یا ۲۰۰ میلیون در خلاء احزاب فراگیر بیایند و نماینده‌های مجلس شوند و قوانین را به نفع خودشان تغییر دهند. از آنجا که ثروت در جامعه ما به شکل نابرابر توزیع شده است، اگر احزاب به وجود نیایند و اگر حوزه‌های دموکراتیک شکل نگیرند، باند‌های قدرتمندی می‌آیند و در مجلس و نهادهای قانونگذاری وارد می‌شوند و کل جریان دموکراسی در ایران را می‌بلعند. در اینجاست که باید نقد شریعتی از سنت و قدرت به صورت عمیق‌تر دنبال شود. نقد هماهنگ سنت و قدرت، در صورتی که تداوم پیدا کند، در اقتصاد و سیاست نیز اثرات عمیقی به جای می‌گذارد. همین الان که برخی بحث مشروعیت حکومت را پیش می‌کشند، در عین حال در درون یک چالش سمت‌گیری حکومت هم به سر می‌برند. برخی رندانه با طرح مسئله مشروعیت حکومت، سمت‌گیری واقعی خود را پنهان می‌کنند. در واقع آنها به دنبال حاکمیت انحصاری هستند و موضوع مردمی بودن حکومت را هم قبول ندارند و البته به آن رنگ و لعاب تئوکراسی می‌دهند. در مقابل، امکان دارد که آلت دست یک عده نخبه‌سالارهای پولدار شویم که در آن صورت، شرایط تکرار حکومت پهلوی پیش می‌آید.

اینها با سرمایه و امکاناتی که دارند می‌توانند استبداد به شکل دیگری را مطرح کنند. آنها یک رشته آزادی‌های فردی و مدنی خواهند داد، ولی باز هم آزادی سیاسی و آزادی بیان را نادیده خواهند گرفت، همان‌طور که بین سال‌های ۵۰ تا ۵۷ این اتفاق افتاد.

در یک مقطعی در دنیا، شعار حکومت دموکراتیک و سیستم شورایی و حقوق خلق‌ها مطرح بود، اما سهم کشورهای جهان سوم از این شعارها، فقط حکومت‌های توتالیتر بود. در مقابل اگر جمهوری پارلمانی و اقتصاد بازار آزاد باب شده، امکان دارد باز هم کشورهای جهان سوم فقط یک بازار آزاد

دروغین نصیبشان شود. همان‌طور که الان ۱۰۰ کشور در جهان هستند که ظاهراً لیبرال هستند، ولی نه فقط نوعی لیبرالیسم اقتصادی را پذیرفته‌اند که البته در آن هم حرف و حدیث بسیار است و به وجه سیاسی لیبرالیسم بی‌اعتنا هستند. بسیاری از کشورهای جهان سوم به این بلا دچار شده‌اند.

دکتر شریعتی در مبانی، الیناسیون و از خود بیگانگی را نقد کرده و به همین سبب هم، مخالف حکومت‌های به نام خلق بود - که توتالیترالیسم را حاکم می‌کردند - و هم مخالف حکومت‌هایی بود که به نام لیبرالیسم، یک نوع اقتصاد حمایتی و استبداد سیاسی را حاکم می‌کردند. نقد سنت و نقد قدرت از دیدگاه شریعتی، هم به مشروعیت حکومت و هم به سمت‌گیری حکومت حساس است. در حالی که بسیاری از روشنفکران و بخشی از روشنفکران دینی ما، اکنون به سمت‌گیری حکومت حساسیت ندارند و این باعث می‌شود در جوامعی مثل ایران، حتی اگر حکومت دست‌نخبگان بیفتد، آزادی را در شکل خصوصی آن پذیرا باشند، اما آزادی بیان و اندیشه را متوقف کنند، چون به نفعشان نیست. حتی اگر دقت کنید، بخشی از جریان سنتی برای باقی ماندن در عرصه قدرت، با آزادی‌های فردی - ولو به شکل منفی آن - مشکلی ندارد در حالی که مشکل جامعه ما واقعاً این نیست. اکنون یک عده این مشکل را عمده می‌کنند که به نظر می‌رسد ما در حال عبور از آن هستیم.

■ این نکته‌ای که شما در رابطه با نقد سنت به آن اشاره کردید، نیازمند آن است که شاخص‌های آن را هم مطرح کنید. یعنی آیا به معنای نقد فقه است؟ نقد منطق قدیم است؟ نقد اخباری‌گری است؟ نقد تفکر تعلق به حاکمیت صنفی روحانیت است؟ شاخص نقد سنت در شرایط فعلی چیست؟ در رابطه با نقد قدرت نیز در حال حاضر ما نیاز به مشخص شدن و مرزبندی مفهوم قدرت داریم و اینکه

شاخص‌های نقد قدرت چیست؟ و در مرحله بعد، این دو چه نوع تطبیقی باهم دارند و در کجا قدرت و سنت باهم گره خورده‌اند؟

□ در نقد سنت، دکتر شریعتی، مثل اقبال لاهوری حرکت می‌کند و اساساً در دیدگاه این دو، مبانی تفکر سنتی تقدیمی شود، نقد مبانی شامل هستی‌شناسی، حتی معرفت - و نه معرفت‌شناسی - و همچنین متدولوژی. در این مورد، اقبال لاهوری خیلی فلسفی‌تر سخن می‌گوید. باید توجه کرد که وقتی نقد سنت می‌کنیم، فقه در یک منظومه نقد می‌شود. البته اگر فقه به مفهوم قوانین فردی و مدنی باشد، ما همواره فقه را لازم داریم، اما این

برخی از روشنفکران دینی نقد سنت را در تمام وجوه پیگیری نمی‌کنند البته نقد کردن در تمامی وجوه، به مفهوم براندازی نیست بلکه به مفهوم موشکافی کردن است.

اگر ما نقد قدرت را در ایران درست انجام دهیم، دچار حکومت‌هایی با بافت دوگانه یعنی لیبرال در اقتصاد و بسته در سیاست نمی‌شویم.

اصول در ارتباط با یک مبانی نظری، هستی‌شناسی، متدولوژی و معرفت معنایی شود و در ذیل آن نظریه اجتماعی، انسان‌شناسی و اخلاق مطرح می‌گردد. به دنبال این ما نیاز به یک مهندسی اندیشه داریم که در چارچوب آن به نقد مدل‌ها و سرمشق‌ها بپردازیم. هنگامی که یک مدل انسان‌شناسی، اخلاقی و حقوقی را با ترسیم چارچوب‌های آن مورد نقد قرار می‌دهیم، در آن صورت محصولات و دستاوردهای آن به طور نظام‌مند نقد می‌شود. بنابراین نقد فقه فردی و سنتی، در یک چارچوب کلان امکان‌پذیر است.

مبانی نظری که آنها را سه قسمت کردیم یعنی انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی با نگاه به تاریخ و اخلاق و ارزش و به دنبال آن مهندسی اندیشه در برقراری رابطه میان مبانی و موضوعات مورد مطالعه به ما این امکان را می‌دهد که در نقد سنت، ابتدا به شالوده اصل آن توجه کنیم و سپس به شاخه‌های آن که به طور مثال یکی از آنها فقه سنتی است، در این صورت، این نقد، فقط نقد فردی یا فقط نقد صنفی نیست بلکه نقد تفکر دورانی است که صنف و افراد در چارچوب آن قرار می‌گیرند. بنابراین نقد سنت، یک نقد کلان است.

شما دقت کنید به درس‌های اسلام‌شناسی شریعتی در تهران؛ در دو درس اول او، مرزی میان هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی و متدولوژی ترسیم شده است. در نقد سنت نیز باید به رابطه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و متدولوژی (روش شناخت) توجه کرد. منتها نقد سنت نباید حالت سلیبی داشته باشد و نیاز به نشان دادن وجه اثباتی و راه عبور هم دارد. بر این اساس، در مرحله اثباتی نقد سنت، سپهرسازی در درجه نخست است که روشنفکران ما تا این مرحله آمده‌اند. به دنبال این مرحله، مهندسی اجتماعی مبتنی بر آن سپهر کلی ضرورت دارد. قبل از انقلاب، به خاطر اینکه روشنفکران ما مجال پرداختن دقیق به مهندسی اجتماعی را نداشتند، تنها

در حد ترسیم آن سپهر کلی حرکت کردند و به این بُعد پرداختند و کمتر به وجه اثباتی و جایگزین‌ها پرداختند. ما ضمن اینکه فقه فردی را نقد می‌کنیم، باید مدل ایجابی و جایگزین هم داشته باشیم و ضمن اینکه ارزش‌ها و اخلاقیات آنها را نقد می‌کنیم، با مهندسی اجتماعی نشان می‌دهیم که به کدام نقطه جدید باید دست یافت. این روش با نفی کردن فرق دارد و حالت داد و ستد دارد.

شما با مدرنیته هم همین‌طور باید برخورد کنید. در مبانی نظری مدرنیته، در چارچوب نقد هستی‌شناسی و متدولوژی مدرنیته، نظریه

اجتماعی‌اش را نیز نقد می‌کنید؛ جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی‌اش و اخلاقیاتش را نیز نقد می‌کنید؛ مدل‌های اجتماعی‌اش را هم نقد می‌کنید. حالا گاه از مدل‌های مدرنیته استفاده می‌کنید و گاه آنها را کنار می‌گذارید. بنابراین نقد سنت، یک روند تدریجی و بلندمدت است که با نفی کردن مرزی جدی دارد.

روشنفکر دینی اگر بخواهد نقد سنت، یک پروژه ناتمام نباشد، باید بعد از نقد کلان سنت و آرایه سپهر خود، با توجه به شرایط عینی، به مدل‌های اجتماعی موقت هم بپردازد تا بحث خودش را عینی‌تر و فراگیرتر کند. مثلاً در رابطه دین و آزادی، مکانیزم‌ش می‌تواند اولویت دادن به شوراهای مردمی در برابر پارلمان باشد؛ یعنی در تحقق مهندسی دینی و آزادی، چون پارلمان معمولاً در دست قانون‌های قدرت و سرمایه گرفتار می‌آید، شورا می‌تواند مشارکت مردم را زیاد کند. افزایش اختیارات شوراها در کنار پارلمان، می‌تواند حاکمیت ملی و مشارکت مردم را هم تنظیم کند و به حل مشکل قومیت‌ها در ایران، یاری رساند. این مهندسی، دینی و آزادی‌آیده کسی است که به دموکراسی پارلمانی بورژوازی صرف اعتقاد ندارد، بلکه به یک حکومت دموکراتیک با گهره فرهنگی بومی اعتقاد دارد.

نقد سنت در حقیقت، نقد یک پارادایم فکری و سرمشق دورانی است که خود به خود، آن صنف و افرادی که در درون آن قرار می‌گیرند، مورد نقد قرار می‌گیرند. شما آثار شریعتی را بخوانید؛ به خصوص در اقبال و شریعتی این نقد کلان به چشم می‌خورد. همین روش نقد نیز در مورد قدرت به کار می‌آید. خیلی‌ها می‌گویند که دکتر شریعتی، آرمانگرا و ذهنی بوده است و این مبانی نظری را خودش طراحی کرده است. اما باید توجه کرد که در این اندیشه کلان، بحث نقد قدرت هم به صورت مشخص هست. او چرا رابطه عرفان، برابری، آزادی را مطرح می‌کند و در مقابل چرا زر و زور و تزویر را در یک رابطه تنگاتنگ ترسیم می‌کند. در حقیقت، در سپهری که آرایه می‌دهد، اجزاء را هم مهندسی می‌کند. اگر ما نقد قدرت را به این شکل بگیریم، دکتر شریعتی به عنوان کسی که معتقد است باید امر به نفع مردم اصلاح شود، نقاد هر قدرتی است. منتها این نقد قدرت در سپهر کلان شریعتی - یعنی عرفان، برابری و آزادی تجویز شده است. در این راستاست که شریعتی مبارزات مصدق را به عنوان یک مبارزه پارلمانی و آزادسازی تأیید می‌کند.

دکتر شریعتی می‌گوید وقتی با استعمار می‌جنگید، دادن هرگونه شعار

نقد هماهنگ سنت و قدرت ، در صورتی که تداوم پیدا کند ، در اقتصاد و سیاست نیز اثرات عمیقی به جای می‌گذارد .

این مهندسی ، دینی و آزادی آیده کسی است که به دمکراسی پارلمانی بورژوازی صرف اعتقاد ندارد ، بلکه به یک حکومت دمکراتیک با گهره فرهنگی بومی اعتقاد دارد .

است که باید به سوی اومانیسیم اسلامی و یا اومانیسیم انسانی-اسلامی برویم که محورش بر خود مختاری انسان است. در کتاب «مدل های دموکراسی» هم می گوید به مجرد اینکه ما در این جهت حرکت کنیم، خودمختاری جمع و خودمختاری فرد افزایش پیدا می کند.

شریعتی در «بازگشت به خویشتن» سه مرحله رابه صورت استراتژیک برای رهایی بخشی مطرح می کند: می گوید یک کشوری که مستعمره است یا وابسته به خارج است، اول باید خود را از دست استعمار خارجی رها کند؛ در مرحله دوم باید مناسبات اجتماعی دموکراتیک را پی ریزی نماید. یعنی اقشار و صنف ها هويت پیدا کنند، و در مرحله سوم، هويت انسانی و فردی را دنبال کنیم که در این مرحله عملاً به خودمختاری فرد می رسیم. به این ترتیب، فرد و جمع باهم تعامل دارند و نه آنکه فرد در جمع دچار استحاله شود. در این روند، دولت در عرصه حمایت از اقشار گوناگون اجتماعی و سپس حمایت از فرد هم فعال می شود تا بلوغ انسانی و خودمختاری افراد عینیت پیدا کند.

البته آرمانی هم که لیبرال ها و مارکسیست ها دارند این است که یک انسان هایی به وجود بیایند که از خود بیگانه نباشند، اما مسئله مهم این است که امروز این مدل باید در چارچوب هستی شناسی و متدولوژی مهندسی شود، مهندسی شدن هم یعنی تدریجی رسیدن به آن اهداف. در سپهر شریعتی اجازه نقد مستمر وجود دارد. اما برای مثال در

دموکراسی لیبرال، نقادی قدرت تا یک مرحله ای است. همچنین، در دموکراسی سوسیالیستی هم نقادی قدرت محدود به یک یا چند مرحله است. در حالی که شریعتی نقادی قدرت را به عنوان یک آرمان دنبال می کند.

این نگاه آرمانی به نقد قدرت، یک آفت هم می تواند داشته باشد: امکان دارد ما را ذهنی کند و ما از مرحله بندی در تحول ساختار قدرت فرار کنیم. ولی خود دکتر شریعتی در برخوردش با وقایع تاریخی- مانند نهضت مشروطیت و نهضت ملی نفت - نشان داد که به مرحله بندی های تاریخی توجه دارد و در اتخاذ استراتژی متناسب بازمانه دچار خطا و کوری تاریخی

نشده است. او به این نکته توجه داشت که مراحل تدریجی رسیدن به آن سپهر کلان را باید طی نمود.

اکنون روشنفکران دینی، در ادامه حرکت شریعتی، نقادی قدرت را باید هم در مبانی نظری کلان - مثل انسان، اجتماع، اخلاق، ارزش و ... - دنبال کنند و هم در مهندسی اجتماعی به مدل های مرحله ای توجه داشته باشند. در ابتدای انقلاب، برخی نظام شورایی را پیشنهاد دادند که عملاً یک نظام غیر قابل اجرا بود؛ هر چند ایده خوبی بود، اما نظام ترکیبی پارلمان - شورا که آیت الله طالقانی مطرح کرد، متناسب با آن مرحله بود. هر چند همین نظام پارلمانی - شورایی هم در جامعه ما به مشکل برمی خورد و ما باید اختیارات شوراها را افزایش دهیم که همه اینها مهندسی دقیق می خواهد. اینکه ذهن جامعه ما نظام شورایی را بپذیرد، نیاز به شکل گیری این سپهر در ذهنیت او دارد.

نقد سنت و نقد قدرت، در عرصه نظریات کلان خودش، وظیفه ای ندارد جز اینکه این سپهر را بسازد و عده ای را بر انگیزاند که این مدل - مدل های دموکراتیک - را به وجود بیاورند، و مردم را متقاعد کنند که این مدل ها را بپذیرند. این وظیفه آن اندیشه های کلان در عرصه تئوریک است، ولی در عرصه مهندسی، وظیفه جریان های روشنفکری است که این موج را به وجود بیاورند. مثلاً قرآن ایده تعقل می دهد و بعد این قرآن خردمعتزلی، را بیدار می کند و این خردمعتزلی یک نفر مانند فردوسی را پدید می آورد که دستمایه های اسطوره ای قبل از اسلام را بازخوانی می کند و فرهنگ جدید ایرانی و اسلامی به وجود می آورد.

بنابراین، سپهر یک تئوری کلان، در حقیقت، نیرو آزاد می کند، عزم و اراده و شور به وجود می آورد و جامعه را پذیرای تغییر می کند؛ اما در مرحله بعد، دیدگاه های مهندسی باعث می شود که آن ایده ها زمینه تحقق پیدا کنند.



اکنون روشنفکران دینی، در ادامه حرکت شریعتی، نقادی قدرت را باید هم در مبانی نظری کلان - مثل انسان، اجتماع، اخلاق، ارزش و ... - دنبال کنند و هم در مهندسی اجتماعی به مدل های مرحله ای توجه داشته باشند.

دکتر شریعتی در مبانی، الیناسیون و از خود بیگانگی را نقد کرده و به همین سبب هم، مخالف حکومت های به نام خلق بود - که توتالیترایسم را حاکم می کردند - و هم مخالف حکومت هایی بود که به نام لیبرالیسم، یک نوع اقتصاد حمایتی و استبداد سیاسی را حاکم می کردند.